

دبیر کمیته کردستان محمد آسنگران
Tel: 00491635112025
E-mail: moasangaran@googlemail.com

مسئول ارتباطات شهرهای کردستان عبدال گلپریان
Tel: 00358 405758250
E-mail: abdolgolparian1@gmail.com

ایسکرا ۶۱۷

اساس سوسیالیسم
انسان است.
سوسیالیسم
جنش باز گرداندن
اختیار به انسان است.



منصور حکمت

www.m-hekmat.com

www.iskraa.net

نشریه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

سردبیر: عبدال گلپریان

۱۶ فروردین ۱۳۹۱، ۴ آوریل ۲۰۱۲

چهارشنبه ها منتشر میشود

نگاهی به موقعیت فعالین کارگری در کردستان مصاحبه آوات فرخی با محمد آسنگران



ورسیمی نداشت انگار کارگری وجود نداشته و جنبشی هم وجود نداشته است. کسانی که نام و چهره و تصویری داشتند چه در دولت و چه در میان اپوزیسیون، طیفهای دیگری غیر از جنبش کارگری بودند. مثلا انواع ملا و آخوند در کردستان شناخته شده بودند. جریانات ناسیونالیستی شخصیتهایشان معلوم و شناخته شده بود.

صفحه ۳

آوات فرخی: ما در مورد وضعیت فعالین کارگری قبلا بسیار گفتیم ولی در این برنامه میخواهیم به عقب تر برگردیم اکنون بسیاری از فعالین کارگری به چهره های شناخته شده در جامعه و در سطح بین الملل تبدیل شده اند این گونه مطرح شدن فعالین کارگری و چهره شدن آنها از کجا شروع شد؟

محمد آسنگران: پیداست که این موضوعی طولانی است و موضوع بحث مفصل تری است. اما اگر کوتاه و مختصر بگویم واقعیت این است که اگر به تاریخ گذشته جنبش کارگری در کردستان نگاهی بیندازیم هیچ فعال کارگری اسم

سیاست فاشیستی حکومت اسلامی

دامان طبیعت پناه می برند، از این رو حفظ امنیت شهروندان و ایجاد فضایی آرام برای گذران اوقات فراغت این روز از اهمیت ویژه ای برخوردار است. این مسئول کمیته انتظامی ستاد به این هم اکتفا نکرده و برای رفاه حال شهروندان مانع از چادر زدن و دستفروشی در این محل شد.

صفحه ۲

پارک کوهستانی و ایجاد نامانی برای خانواده ها اظهار داشت: "به منظور رفاه شهروندان نیروهای این کمیته با همکاری پلیس امنیت و اداره اماکن در روز ۱۳ فروردین از ورود افغانه به پارک کوهستانی صفا جلوگیری می کنند. وی اضافه کرد: "با توجه به این که در روز ۱۳ فروردین خانواده ها برای تفریح و تفرج به



عبدال گلپریان

احمدرضا شفیعی با اشاره به حضور پررنگ افغانه در روز طبیعت در سال های گذشته در این

زندگی کارگران در ایران

در ادامه می گوید نرخ سبد هزینه خانوار کارگری يك ميليون و ۵۰۰ هزار تومان است. خواننده محترم در نظر داشته باشد که این سبد هزینه خانوار کارگری که ایشان می گوید، يك رقم رژیم پسند است و

صفحه ۴

یکی از مقامات بلندپایه رژیم اسلامی در میان کارگران به نام علی دهقان کیا که عضو هیأت مدیره کانون شوراهای اسلامی کار استان تهران است، اخیرا اعتراف کرده که "۷۰ درصد کارگران با کمتر از ۵۰ درصد خط فقر زندگی می کنند" و



ناصر اصغری

قطعه نامه درباره بحران بورژوازی در ایران

که دولتهای غرب و استراتژیستهای بورژوازی را در سطح جهانی به سردرگمی و بی افقی دچار کرده است کل بورژوازی ایران- دولتهای غربی حول مساله ایران- را نیز بی چشم انداز و سردرگم کرده است. ۲- امروز بورژوازی ایران نه تنها با يك بحران حکومتی - که از

صفحه ۶

۱- بحران و بی افقی اقتصادی- ایدئولوژیک- سیاسی سرمایه داری جهانی، و بر متن این بحران موج انقلابات در منطقه و شکل گرفتن جنبش ضد کاپیتالیستی در غرب، بحران و استیصال بورژوازی ایران - و بورژوازی جهانی در رابطه با ایران- را بمراتب تشدید کرده و به آن ابعاد تازه ای بخشیده است. همان شرایطی

جمهوری اسلامی واقعا یک حکومت فاشیستی است

انتظامی ستاد تسهیلات سفرهای نوروزی در شهر اصفهان را دارد، سنگ تمام گذاشت و رسما ورود افغانها به يك پارک در اصفهان را ممنوع اعلام کرد. این مقام

صفحه ۲

در ادامه سیاستهای فاشیستی جمهوری اسلامی علیه پناهندگان افغانستانی، امروز ۱۳ فروردین یکی از دست اندرکاران این حکومت در استان اصفهان بنام احمد رضا شفیعی که عنوان "مسئول کمیته



زندگی نامه من (بخش نهم) / سهیلا شریفی

صفحه ۷

برقراری امکان ملاقات زانیار و لقمان مرادی

صفحه ۴

شش زندانی سیاسی در خطر اجرای حکم اعدام

صفحه ۶

قطعه نامه در مورد جنبش کارگری و جایگاه مجمع عمومی

صفحه ۵

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

از صفحه ۱ سیاست فاشیستی حکومت ...

این سخنان تنها از زبان سخنگویان یک حکومت تماما فاشیستی قابل جاری شدن است.

سیاست فاشیستی سران و مسئولین نهادهای سرکوبگر حکومت اسلامی با افغانستانی های ساکن در ایران این بار به بهانه اینکه گویا آنان مانع رفاه شهروندان در روز سیزده فروردین خواهند شد، ماهیت تمام عیار فاشیسم اسلامی این حکومت را بیشتر از هر دورانی به جهانیان نشان داد. خارجی ستیزی نهادهای سرکوبگر رژیم اسلامی به اندازه عمر این رژیم قدمت دارد. طبق قوانین حکومت فاشیستی جمهوری اسلامی، شهروندان افغانستانی ساکن در ایران قادر به اخذ تابعیت در ایران نیستند، در صورت تولد فرزندان در ایران، فرزندانشان امکان برخورداری از شناسنامه نیز ندارند و از حق تحصیل محروم هستند.

های اسلامی سرمایه به ثروت‌های نجومی دست یافته اند. نژاد پرستی حکومت اسلامی علیه مهاجرین ساکن در ایران، تنها یادآور نازیسم در دوران آلمان هیتلری و آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی است.

از سوی دیگر طرفند‌های شناخته شده سران و فرماندهان رژیم اسلامی آبرویخته تر از آن است که بتواند حتی گله های تحت فرمان خود را نیز متقاعد سازد. ادعای شفیعی از فرماندهان حکومت مبنی بر "تامین رفاه شهروندان"، زیاده از حد مضحك و مسخره است. قوانین و نهادهای حکومت اسلامی برای مقابله با هر آنچه که برای مردم تفریح، رفاه و شادی آفرین باشد ساخته شده و برای تلخ کردن کام مردم موضوعیت دارند. بسیج نیروهای سرکوبگر انتظامی و پلیس در روز سیزده فروردین تحت عنوان "رفاه حال شهروندان"، سیاستی فاشیستی علیه شهروندان افغانستانی و همچنین ناشی از هراس و وحشت حکومت اسلامی از تجمعات مردم است. جمهوری اسلامی خوب می داند که مردم تشنه آزادی، مردم تشنه رفاه و شادی به هر مناسبتی و در تجمعات مختلف ندای سرنگونی این حکومت در سراسر کشور را سر می دهند. فاشیسم اسلامی توان و تحمل چهارشنبه سوری، سیزده فروردین، هشت مارس، اول مه و هر گونه مناسبتی که چند نفر دور هم جمع شوند را ندارد. فراسیدن هر کدام از این روزها یعنی لرزاندن پایه های پوسیده نظام اسلامی سرمایه. تلاش سران حکومت اسلامی در طول عمر نکبت بارشان این بوده که به بهانه های واهی مانعی در مقابل تفریح و شادی مردم در زندگی روزمره و بویژه در چنین مناسبت‌هایی ایجاد کنند. توجیحات نخ نمای مسئول کمیته سرکوب حکومت در گسیل داشتن

نیروهای پلیس امنیت و دیگر چماق بدستان و چاقو کشان حکومت تحت عنوان "تامین رفاه شهروندان" را همگان می دانند که اراجیفی بیش نیست. موجودیت رژیم اسلامی خود اصلی ترین مانع در مقابل رفاه شهروندان است. مردم جان به لب رسیده از دست این حکومت با چنین هجویات آخوندی بخوبی آشنا هستند. می دانند که چنین خزعبلاتی ناشی از هراس سران و دست اندرکاران حکومت اسلامی از تجمعات مردم به هر مناسبتی است. وجود حکومت فاشیستی جمهوری اسلامی مانع بزرگی در مقابل همبستگی طبقاتی و انسانی در جامعه است. برای تامین رفاه و شادی مردم، برای تحقق یک زندگی انسانی و برای تامین عمیقترین همبستگی انسانی با مردم افغانستان ساکن در ایران که بخش جدایی ناپذیر شهروندان در این کشور هستند باید رژیم اسلامی را کنار زد اول مه روز همبستگی جهانی کارگران، روز اعتراض و اعلام کیفرخواست ۹۹ درصدی علیه یک درصد از مفتخوران جهل و سرمایه در راه است. وحشت حاکمان اسلامی در ایران از اتحاد و همبستگی طبقاتی کارگران، هراس از همبستگی و همسرنوشتی آحاد و بخشهای مختلف جامعه، ترس از همبستگی انسانی مردم با شهروندان افغانستانی و دیگر مهاجرین ساکن در ایران، خواب را از چشم سران حکومت ربوده است. اول مه ۹۱ با برافراشتن پرچم طبقاتی و متحدانه خود علیه یک درصد از چپاولگران اسلامی سرمایه قاطع تر از سالهای قبل خواهان حقوق برابر کامل شهروندی در کلیه شئون کار و زندگی برای افغانستانی ها و تمامی مهاجرین ساکن در ایران خواهد شد. حقوق برابر شهروندی در ایران مستقل از مذهب، نژاد، ملیت و قومیت حق هر انسانی است که در این کشور زندگی می کند. ۲۰۱۲ آوریل ۱

جمهوری اسلامی واقعا ...

از صفحه ۱

میگیرد، واقعا قابل توصیف نیست.

حزب کمونیست کارگری این سیاست ضد انسانی و نفرت انگیز حکومت فاشیست اسلامی و همچنین سکوت دولتها و نهادهای بین المللی در مورد رفتار جمهوری اسلامی با مهاجرین افغانی را قویا محکوم میکند. ما همه کارگران و مردم ایران را فرا میخوانیم که وسیعا همبستگی خود را با پناهنگان و مهاجرین افغانستانی اعلام کنند و متحد و یکپارچه هر نوع سیاست تفرقه و جداسازی در این زمینه را محکوم کنند. باید از این اصل که همه ساکنین کشور از حقوق و امکانات برابر برخوردار شوند وسیعا دفاع کرد. جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی باید هدف خود را برپایی جامعه ای آزاد و بری از همه تبعیضات از جمله تبعیض علیه مردم منتسب به ملیتهای مختلف قرار دهد و برابری کامل همه ساکنین کشور مستقل از نژاد و جنسیت و ملیت و قومیت را به پرچم انقلاب علیه این حکومت تبدیل کند.

حکومت گفته است که "به منظور رفاه شهروندان، نیروهای این کمیته با همکاری پلیس امنیت و اداره اماکن در روز ۱۳ فروردین از ورد افغانه به پارک کوهستانی صفا جلوگیری میکنند". در مقابل این رفتار فاشیستی، گروهی از مردم اصفهان در پارک صفا به این سیاست فاشیستی اعتراض کرده و پلاکاردهایی را در دست گرفته بودند که روی آن نوشته شده بود "من هم افغانم". این ابتکار جالب و حرکتیایی از این دست را باید گسترش داد.

زبان مقامات جمهوری اسلامی در مورد افغانستانی ها و این نوع فرامین و این فرهنگ سالهاست که در همه جهان شناخته شده است و همه را بیاد نازیسیم و حکومت نژادپرست آفریقای جنوبی می اندازد. جمهوری اسلامی همیشه با مهاجرین افغانستانی بر همین اساس برخورد کرده و بدیهی ترین حقوق شهروندی و انسانی آنها را پایمال کرده است. جنایات این حکومت نسبت به افغانستانی ها و حتی آنها که در ایران متولد شده اند و تمام عمرشان در این کشور زندگی کرده اند، قربانیان بسیاری از این مردم گرفته و فشارهای خرد کننده ای را به زن و مرد و حتی کودکان افغانستانی وارد آورده است. ابعاد این جنایات، که با توهین و تهمت و تحقیر مداوم همراه است و با توسل به ناسیونالیسم ایرانی صورت

مرگ بر جمهوری سلامی
زنده باد انقلاب انسانی
برای یک جامعه انسانی
زنده باد سوسیالیسم

حزب کمونیست کارگری ایران
۱۳ فروردین ۱۳۹۱
۱ آوریل ۲۰۱۲

منوعیت تبعیض نژادی

حزب کمونیست کارگری قاطعانه علیه هر نوع تبعیض نژادی و نژادپرستی مبارزه میکند. نه فقط هر نوع تبعیض بر حسب نژاد باید صراحتا در قوانین کشور ممنوع اعلام شود، بلکه، مخالفت قاطع با تبعیض نژادی در سطح جهان باید یک جزء دائمی سیاست خارجی کشور باشد.



برابری حقوقی کلیه ساکنین کشور مستقل از تابعیت

برابری کامل و بی قید و شرط کلیه ساکنین ایران، مستقل از تابعیت، در کلیه حقوق و وظائف قانونی، اعم از فردی، مدنی، سیاسی، اجتماعی و رفاهی.

شمول یکسان قوانین کار و رفاه اجتماعی برای همه کارگران مستقل از تابعیت.

صدور جواز ورود، اقامت، اجازه کار و کارت های بیمه و غیره برای همه متقاضیان اقامت در ایران.



نگاهی به موقعیت فعالین کارگری...

از صفحه ۱

مقامات دولتی مانند استاندار و فرماندار و بخشدار و یا مقامات نظامی همگی شناخته شده بودند. کسانی که نامی نداشتند تصویری نداشتند چهره ای نداشتند و صدایی نداشتند، فعالین کارگری و رهبران و سخنگویان این عرصه بودند که شما هم در صحبت تان گفتید. ما در يك مقطع متوجه این واقعیت تلخ شدیم و گفتیم که این واقعی نیست این سنتی حاکم است که آگاهانه می خواهد جلوی این را بگیرد که چهره کارگر نمایان شود، نام کارگر شناخته شود و فعالین و رهبران کارگری در جامعه شناخته شوند. بنابراین ما نوع دیگری از فعالیت را شروع کردیم. گفتیم باید کاری کنیم که این موقعیت را تغییر بدهیم.

گفتیم باید این به موضوع قابل توجهی در جامعه تبدیل شود و متأسفانه آن موقع با مشکلات زیادی مواجه شدیم. مشکلات و موانع همگی از ناحیه رژیم و حاکمان نبود. اتفاقاً جریانات چپ وارد جدال با ما شدند. خود جریانات چپ فعال در کردستان یا غیر فعال در کردستان اولین مانع بودند. گفتند اینها (یعنی ما) می خواهند خودشان را مطرح کنند، می خواهند از فعالین کارگری سوء استفاده کنند، می خواهند نام آنها را مطرح کنند چون احساس مسولیتی نسبت به امنیت آنها ندارند. اما ما گفتیم که همه این دیدگاهها عقب مانده است شما فرض گرفتید و عادت کردید که شخصیتها طبقات دارا مطرح باشند و برای جامعه هم شناخته شده باشند اما آنهايي که حق دارند و صاحب جامعه هستند و تولید کل جامعه روی دوش آنهاست و همچنین اداره جامعه را بر دوش دارند و کارگر هستند، عادت کرده اید که همانند طبقات حاکم و در قدرت نمی خواهید که آنها مطرح شوند و مشکل شما مسئله امنیت نیست.

دیدیم که واقعا مشکل مسئله امنیت نبود. اکنون می بینیم در دل همین مسائل امنیتی و در همین جمهوری اسلامی با وجود قهاریت و کشتار و زندان و شکنجه هم میشود طور دیگری فعالیت کرد. فشار سرکوب کم که نشده هیچ بدتر هم

جنبش کارگری هم سخنگو دارد. اگر آنها رهبر دارند جنبش کارگری هم رهبران خود را دارد و به این معنا امروز کمونیسم و کارگر باهم چفت شده اند و هیچ کس نمی تواند جدایشان کند.

آوات فرخی: اینکه امروز فعالین کارگری با تصویر و چهره تا این حد مطرح شده اند چه تاثیراتی داشته اگر بخواید از تاثیرات مهم آن بگوئید اشاره شما به چیست؟

محمد آسگران: يك تاثیر مهم آن این است که يك تاريخ بی صدایی و بی تصویری و بی چهرگی این فعالین را پشت سر گذاشته و وارد دوران تازه ای شده ایم. امروز همه می دانند در جایی مثل کردستان اگر ناسیونالیست ها حزب خودشان را دارند چهره خود را دارند سخنگوی خود را دارند و اگر جمهوری اسلامی مقامات خودش را دارد جنبش کارگری و جامعه رادیکال و معترض و مدرن جامعه کردستان هم رهبران و سخنگویان خود را دارد. این اولین مولفه مهمی است که اتفاق افتاده است. دوم این است که مثلا اگر فردا انتخاباتی شد و فضای باز در جامعه بوجود آید دیگر فعال کارگری و رهبر کارگری شخصی ناشناس در يك کارگاه نیست بلکه رهبر جامعه

اکنون متأسفانه تعدادی از فعالین کارگری در زندان هستند و تعدادی تحت فشار هستند و تعدادی در محاکمه می کنند و پرونده برایشان درست کرده اند همه اینها واقعی است حتی قبلا بدون مطرح شدن این چهره ها هم همه اینها وجود داشت. زندانی می شدند، شکنجه میشدند، حتی اعدام می شدند. جمال چراغ ویسی یکی از فعالین کارگری در شهر سنج اعدام شد اما متأسفانه تا بعد از اعدام او کسی او را نمی شناخت. اگر هم می شناختند در محدوده خیلی کوچکی در گوشه ای از جامعه بود. امروز اگر به جامعه کردستان نگاه کنید دهها فعال کارگری با اسم و رسم، عکس و تصویر و نوشته و بیوگرافی شناخته شده اند و فردا اگر در فضایی آزاد شرایطی بوجود بیاید و انتخاباتی شود اینطور نیست که کارگر نتواند رهبر خود را انتخاب کند مردم می

توانند به او رای بدهند همانطور که می توانستند به يك مقام ناسیونالیستی در يك حزب ناسیونالیست رای بدهند به همان ترتیب هم می توانند به يك مقام کارگری در يك حزب کمونیستی رای بدهند و به این معنا حداقل شرایطی برابر برای سخنگویان این دو جنبش به لحاظ اینکه اینها شناخته شوند فراهم شده است.

اینکه به لحاظ مادی و امکانات و تبلیغات فعلا برابر نیست متأسفانه واقعیتی است که باید سعی کنیم کمبودهای خود را جبران کنیم. ولی حداقل این تاریخ بی چهرگی در جنبش کارگری را پشت سر گذاشتیم و این قدم بسیار مهمی است برای جامعه کردستان و همچنین جامعه ایران.

آوات فرخی: نقد و تصویر و دیدگاه و نحوه فعالیت جنبش کارگری نسبت به این دوره ای که شما از آن صحبت کردید و تاریخی که پشت سر گذاشته شده تفاوتش با اکنون چیست؟

محمد آسگران: تفاوت اساسی به نظرم این است که ۲۰ سال پیش و یا ۱۵ سال پیش اگر از فعالین کارگری کردستان می پرسیدی مشکلست چیست جواب میداد مشکل این است که کرد هستم و تحت فشار هستم و جمهوری اسلامی نمی گذارد که خود مختاری داشته باشیم و نمی گذارد آزاد باشیم... بیشتر فعالین کارگری نمی گویم همه ولی بیشترشان این تفکر بر آنها حاکم بود. آنها بیشتر منتظر بودند که يك جریان مسلح بیاید و آنها را از دست جمهوری اسلامی نجات بدهد. کمتر به قدرت طبقاتی خود اتکا می کردند منتظر بودند که نیرویی خارج از خود آنها، نیروی مسلح که بالاخره در کردستان مطرح بودند و تاثیراتی داشتند به کمک آنها بیاید و نجاتشان بدهد. واقعیت این است که نیروهای مسلح تاثیرات منفی و مثبت زیادی داشتند. یکی از تاثیرات منفی که اکنون من از آن می گویم این بود که طبقه کارگر را در انتظار نگه میداشت. کارگران در کردستان منتظر بودند کسی خارج از آنها و خارج از نیروی طبقاتی آنها و خارج از تشکل آنها بیاید و آنها را نجات دهد.

اما خوشبختانه اکنون این شرایط متحول شده است. صفی از رهبران و فعالین کارگری شناخته شده و به جلو صحنه آمده اند. تنها تاثیر مثبت آن فقط این نیست که این فعالین کارگری با چهره، تصویر و عکس و... مطرح شده اند، بلکه دیدگاه، بوچون و افق دید آنها هم متحول شده است. این واقعیتی است که هر جامعه ای افق و توان رادیکال خود را از حزب فعال و رادیکال دوره خود می گیرد. یعنی به این معنا اگر نگاهی به تاریخ ایران ببینیم در دورانی حزب توده مطرح بوده است دورانی حزب توده مانند چپ جامعه و حتی مانند کمونیست البته به ناحق معرفی شده است. افق جنبش کارگری و فعال کارگری به همان اندازه بود که حزب توده نمایندگی می کرد و نمی توانست از این فراتر برود. حتی اگر ناراضی هم بوده باشد حتی اگر با حزب توده هم نبوده باشد، افقی عمیقتر و از این بیشتر نداشت. دورانی چریکهای فدایی خلق این موقعیت را بدست آوردند. سازمان چریکهای فدایی خلق مخصوصا در دوران قیام این موقعیت را پیدا می کند. نوعی از چپ را نمایندگی می کردند که اکثریت یا حداقل بخش مسلط تفکر حاکم بر جنبش کمونیستی و چپ آن دوره این بود که چریک از کمونیسم چه تعریفی دارد و چه افقی دارد.

ولی اکنون که بر می گردیم و آن دوره را مرور می کنیم در کردستان به نظر من تا چند سال پیش ۵ یا شش یا ده سال پیش به درجانی این افق را کومله در کردستان نمایندگی می کرد. کمونیسمی که کومله نمایندگی میکند در کردستان عمدتا ابزاری برای جوابگویی به مسئله ملی است. در این سیستم فکری البته که کارگر هم در آن مهم بود ولی در چهارچوب جنبش ملی، کارگر موجودی نبود که خود طبقه ای است منافع معینی دارد و ناجی جامعه است. در این سیستم فکری این ناجی جامعه و رهبر جامعه برایش مسئله ملی فقط يك موضوع معین نبود. اساسی ترین و مهمترین مولفه برای کارگر گرد موضوع رفع ستم ملی است.

برخلاف این تصور از کارگر و طبقه و کمونیسم، ما تلاش کرده ایم

نگاهی به موقعیت فعالین کارگری ...

از صفحه ۳

عبور کرده است و اکنون از زاویه منفعت طبقاتی خود به دنیا می نگرد و دنیا را نقد می کند و نقد ستم ملی را هم از زاویه طبقاتی می نگرد. ستم ملی برای کارگر فقط یکی از موضوعات است نه همه هویت طبقاتی آن.

با این وجود اکنون به نظرم هنوز تعدادی از فعالین کارگری که تحت تاثیر فعالیت سنتی کومله هستند هویت آنها با مسئله ملی گره خورده است و این خطری است که چپ در کردستان و مخصوصا کومله را تهدید می کند که اگر به این توجه نکنند یا دیر متوجه شوند این فعالین را به آغوش ناسیونالیسم می اندازند چه بخواهند و چه نخواهند و نیتشان هم خیر باشد باز هم این اتفاق می افتد. خوب من میدانم که نیت کومله خیر است و خودش را چپ می داند اما تا کنون هویت برجسته خود را در کردستان با مسله ملی تعریف کرده است. کارگر در کردستان از این عبور کرده است کارگر هویت خود را با طبقه خود به منفعت طبقه خود و نقد ناسیونالیسم و سرمایه تعریف کرده است و این به نظرم تحول کیفی مهمی است.

با تشکر از توضیحات شما و همچنین حضورتان در استودیو.*

ترجمه مصاحبه از کردی به فارسی: آوات فرخی

قطعنامه ها در این چند ساله منتشر شده است. مهم نیست که اینها به کدام سازمان نزدیک یا دور هستند. مهم این است که این بوجون بوجونی نیست که قبلا کومله نمایندگی کرده باشد یا مثلا چریک نمایندگی کرده باشد یا حزب توده نمایندگی کرده باشد این بوجون بوجونی است که حزب کمونیست کارگری نمایندگی کرده است بطور واقعی ضد ناسیونالیست، ضد اسلام و ضد عقب ماندگی است.

بحث ما تنها این نیست که ناسیونالیسم بد است یا نیست بلکه ضدیت با ناسیونالیسم یکی از خصیصه های برجسته جنبش کارگری و فعالین کارگری در کردستان است که کومله این را نمایندگی نمی کند و هم اکنون هم نمایندگی نمی کند. در رادیکالترین نوشته هایشان هم نمایندگی نمی کنند بخاطر اینکه با حزب دمکرات همیشه خود را نزدیک احساس کرده اند. هنوز هم خودشان را دوست جلال طالبانی می دانند. هنوز نتوانسته اند خود را تماما از چنبره ناسیونالیسم بیرون بکشند. علیرغم اینکه جریانی چپ هستند نمی گویم اینها جریانی راست هستند بلکه جریانی چپ هستند، اما هنوز یک دستشان در دست ناسیونالیسم کرد گیر کرده است. در هر تند پیچی توجیهان به ناسیونالیستها بیشتر میشود.

به این معنا جنبش کارگری کردستان به نظرم از این موقعیت

که نوع دیگری از کمونیسم در ایران و کردستان عروج کند. تا جایی که به کردستان مربوط است تا کید ما بر این بوده است که در کنار صدها موضوع و معضل این جامعه مسئله ملی و رفع ستم ملی فقط یکی البته یکی از مهمترین موضوعات جامعه است. اکنون میتوان گفته که این نوع کمونیسم به درجاتی مسلط شده است. اکنون با خوشحالی می توانم بگویم که نوعی از کمونیسم رادیکال، کمونیسمی اجتماعی، کمونیسمی که اساسا از منفعت طبقه اش به جامعه و منافع جنبش طبقه نگاه می کند، کمونیسم کارگری بسیاری از موانع پیشروی را کنار زده و یا خنثی کرده است. چنانچه اکنون نقد کارگر و کمونیستهای کردستان به جامعه سرمایه داری، نقدی از زاویه ناسیونالیستی نیست. کارگر کردستان نقدش به جامعه سرمایه داری و جمهوری اسلامی از زاویه ناسیونالیسم کرد نیست از زاویه چپ سنتی هم حتی نیست. از زاویه ضد امپریالیست بودن هم نیست از زاویه یک انسان مدرن چپ این دوره چپی اجتماعی و کارگری و چپی که مستقیما می گوید این جامعه باید بر روی قاعده خودش بنا شود و این جامعه وارونه است، ما صاحب جامعه هستیم نه سرمایه داران و ناسیونالیست ها. این نوع کمونیسم با انواع کمونیسمهای دیگر متفاوت است.

اینها را چطور میشود دید به قطعنامه های اول مه سالهای گذشته نگاه کنید. رادیکالترین

زندگی کارگران ...

از صفحه ۱ کوچکترین ربطی به آمار واقعی که در آن جامعه بر همگان روشن است، ندارد. پروین محمدی، عضو هیأت مدیره اتحادیه آزاد کارگران ایران، حدود یکی دو ماه پیش گفت که خط فقر در ایران بیش از ۲ میلیون تومان است. و این تازه دو ماه پیش بود و با وضعیت بحرانی ای که گریبانگر رژیم اسلامی و کل اقتصاد ایران است، از آن زمان تا بحال باید حداقل ۵۰۰ هزار تومان دیگر را بر آن افزود. همین علی دهقان کیا در همان خبر اعلام می کند که به دلیل پرداخت نشدن یارانه ها به واحدهای تولیدی، تعداد بسیار بیشتری در حال ورشکستگی هستند و این یعنی بیکاری باز هم بیشتر کارگران. این وضعیت مملکتی است که رئیس جمهور اسلامی آن ادعا کرده بود که بیکاری در حال ریشه کن شدن است که در عرض یکی دو سال آینده همه دارای مسکن خواهند شد، که در این مملکت کسی گرسنه سر بر بالین نمی گذارد! و در عین حال مملکتی است که رهبر روحانی آن اعلام کرده بود سال گذشته سال جهاد اقتصادی است و سال پیش رو هم باز سال یکی از این چرنیدیات اسلامی خواهد بود.

با این همه آنچه را که علی دهقان کیا اعتراف کرده، گوشه ای از واقعیتی است که کارگران در ایران با آن درگیرند: زندگی حداقل ۵۰ درصد زیر خط فقر. این اعترافی است به کارگرانی که رژیم دارد به مرور زمان فرزندانشان را به ورطه نابودی می برد. که باید متشکل و متحد شد و این رژیمی که برای کودکان شما برنامه های بسیار شومی در سر دارد را سرنگون کرد.

با تمام وضعیتی که رژیم برای کارگران بوجود آورده است، اما کارگران می توانند امسال با اول ماه مه، که فراخوان جهانی آن اعلام شده است، بر پیکر پوسیده و لرزان جمهوری اسلامی ضربه کاری و چه بسا نهایی را وارد کنند که هم خود و خانواده های خود و هم بقیه جامعه، از جمله جوانان و زنان را از این رژیم نکبت و وحشت خلاص کنند. هر روزی که این رژیم بیشتر عمر کند، یک روز بر بدبختی و نکبت آن جامعه اضافه شده است. هر روزی که چشم به ایران زیر سیطره حکومت وحشی های اسلامی باز می گشاییم، روز دیگری را تباه کرده ایم و به خود و کودکانمان ظلم مضاعفی کرده ایم.

۳ آوریل ۲۰۱۲

برقراری امکان ملاقات زانیار و لقمان مرادی



زانیار مرادی موفق به ملاقات با این دو زندانی سیاسی شدند.

زانیار مرادی و لقمان مرادی به ترتیب در دهم مردادماه سال ۸۸ و بیست و پنجم مهرماه سال ۸۸ در میروان بازداشت، و در اول دی ماه ۱۳۸۹ به حکم قاضی صلواتی در محاکمه ای بیست دقیقه ای در شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب تهران به اتهام «محاربه» و «افساد فی الارض» از طریق دست داشتن در قتل پسر امام جمعه میروان به اعدام در ملاء عام محکوم شدند. مهرماه سال گذشته برخی گزارش ها از تأیید حکم اعدام لقمان و زانیار مرادی در دیوان عالی کشور حکایت داشت*.

زانیار و لقمان مرادی زندانیان محکوم به اعدام زندان رجایی شهر کرج (گوهردشت) پنجشنبه دهم فروردین توانستند با خانواده های خود ملاقات کنند.

روز پنج شنبه دهم فروردین ماه ۱۳۹۱ خانواده لقمان مرادی و برادر

زانیار و لقمان مرادی، دو زندانیان سیاسی در زندان رجایی شهر کرج که از مدت ها پیش از ملاقات با خانواده های خود محروم بودند، مجدداً امکان ملاقات با خانواده های خود را یافتند.

Free jailed workers in Iran

 Mohammad Jarahi	 Reza Shahabi	 Sheis Amani
 Ali Nejati	 Behnam Ebrahimzadeh	 Ebrahim Madadi
 Rasoul Bodaghi	 Shahrroh Zamani	

FREE THEM NOW!



قطعنامه در مورد جنبش کارگری و جایگاه مجمع عمومی

شماره حساب و تلفن تماس برای کمک مالی

سوئد:

Sweden
Post Giro: 6396060-3
account holder: IKK

برای کمک مالی به کانال جدید در سوئد همچنین میتوانید با فواد روشن با شماره تلفن ۰۷۰۸۲۷۱۴۵۳ تماس بگیرید، تا با دادن شماره حساب خود اتوماتیک هر مقدار که مایل باشید از حساب شما برداشته شود.

آلمان:

Germany
Rosa Mai
Konto. Nr.: 583657502
Bankleitzahl: 37010050
Post Bank

کانادا:

Canada
ICRC
Scotiabank
4900
Dixie Rd, Mississauga
L4W2R1
Account #: 843920026913

هلند:

Bank: RABOBANK
Darande hesab: FVIVN
Shomare hesab: 151350248
Adres: EINDHOVEN
IBAN No: NL774 RABO 0151350248

آمریکا:

Bank of America
G Street, Blaine, Wa 98230277
phone # 1-360-332-5711
Masoud Azarnoush
Account number : -41581083
Checking (99)
wire: ABA routing # 026009593
swift code : BOFAUS3N

شماره حساب انگلیس

ویژه کمک از انگلیس و از هر کشور دیگر:

England
Account nr. 45477981
sort code: 60-24-23
Account hold: wpi
branch: Wood Green
Bank: NatWest
NWBK IBAN: GB 77 NWBK6024235477981
BIC: NWBK GB 2L

سوالی دارید میتوانید با شماره های زیر تماس بگیرید:

از اروپا:

سیامک بهاری: ۰۰۴۶۷۳۹۸۶۸۰۵۱

کانادا و آمریکا:

فاتح بهرامی: ۰۰۱۴۱۶۷۲۹۷۲۵۷
مصطفی صابر: ۰۰۱۶۰۴۷۳۰۵۵۶۶

از ایران:

عبدل کلپریان ۰۰۳۵۸۴۰۵۷۵۸۲۵۰

الف- تشکیل مجامع عمومی و دامن زدن به این جنبش در سطحی سراسری و گسترده، یک گام حیاتی در سازمانیابی توده ای کارگران و ایفای نقش مستقیم و قدرتمند آنان در اوضاع سیاسی متحول امروز است.

ب- مجمع عمومی پاسخی عملی به فضای سرکوب و بی حقوقی است که با به میدان کشیدن دائم توده های کارگران تداوم و گسترش مبارزات جاری کارگری را تضمین میکند.

ج- اتکا به مجمع عمومی در سطح کارخانجات و محیط های کار به معنای نفی عملی و مستقیم تشکلهای دست ساز دولتی مثل شوراهای اسلامی و خانه کارگر و نظایر آنهاست و به کارگران امکان میدهد که با اتکا به قدرت متشکل خود تمام نهادهای جاسوسی و سرکوب را از کارخانجات بیرون بیندازند.

د- تشکلهایی که به همت خود کارگران و تحت نامهای مختلف شکل گرفته اند ابزار مهمی برای تقویت و سراسری کردن جنبش مجمع عمومی هستند.

ه- جلو آمدن و پیشروی مجامع عمومی زمینه ساز و پیش درآمد تشکیل شوراهای کارگری در اولین توازن قوای مناسب است.

و- حزب همه فعالین و تشکلهای کارگری را به دفاع از مجمع عمومی و دامن زدن به این جنبش در سطحی سراسری و گسترده فرا میخواند. بر زمینه مناسب موجود بین المللی و در میان کارگران ایران، این امکان کاملاً وجود دارد که با یک تلاش جدی و پیگیر بتوان شاهد گسترش سریع جنبش مجمع عمومی بود.



۱- اوضاع سیاسی ایران در حالی بی ثبات و انفجاری قرار دارد. بحران سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی، فشارها و انزوای بین المللی، و کشاکشها و تشدید نزاعهای درونی بر متن انزجار و نفرت عمومی مردم از رژیم اسلامی، حکومت را در حالی بی افق و بی آینده قرار داده است. جمهوری اسلامی تنها با اتکا به سرکوب و اعدام و زندان به حیات خود ادامه میدهد. علیرغم سرکوب خیزش میلیونی سال ۸۸، چشم انداز و امید سرنگونی در جامعه قوی است و اکثریت مردم مترصدند تا برای به زیر کشیدن این حکومت بار دیگر پا به میدان بگذارند.

۲- یک فاکتور مهم در حفظ اوضاع پرتحرک و متعرض سیاسی در جامعه، روند مبارزات و اعتراضات دائم کارگری در دوره پس از عقب راندن انقلاب ۸۸ بوده است. فضای فعال جنبش کارگری، طرح مطالبات رو به پیش از جانب کارگران، جریان یافتن اعتصابات و تظاهرات و طرح خواستههای تعرضی از جانب کارگران بخشهای کلیدی اقتصاد، بر کل اوضاع سیاسی جامعه و مبارزات بخشهای مختلف مردم تاثیرات غیرقابل انکاری داشته است.

با توجه به این روندها حزب کمونیست کارگری در راستای سیاست پایه ای خود یک بار دیگر بر ضرورت و فوریت تشکیل مجامع عمومی کارگری و گسترش جنبش مجمع عمومی تاکید میکند و توجه همه کارگران و فعالین کارگری را به این نکات جلب مینماید:



زنده باد انقلاب انسانی برای حکومت انسانی

از صفحه ۱ قطعنامه درباره بحران ...



ابتدای بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی با آن مواجه بود- بلکه با يك معضل استراتژیک سیاسی - اقتصادی روبروست. مولفه های مشخص این وضعیت جدید چنین است:

الف - بحران سیاسی - اقتصادی جمهوری اسلامی در دوره بعد از انقلاب ۸۸ بمراتب عمیق تر و حادثه شده است. در سطح منطقه نیز در نتیجه تضعیف جنبش اسلام سیاسی بدنال انقلابات منطقه جمهوری اسلامی و همپیمانانش نظیر سوریه و حزب الله و حماس موقعیت خود را از دست داده و بحاشیه رانده شده اند. وضعیت سیاسی بی ثبات و انفجار آمیز حاضر در جامعه ایران خود يك شکل مشخص بروز بحران و بن بست همه جانبه جمهوری اسلامی در این شرایط جدید است.

ب- نیروهای اپوزیسیون بورژوازی هم از نظر تاکتیکی و در ارائه آلترناتیو در برابر حکومت اسلامی و هم در بعد استراتژیک و چشم انداز اقتصادی- سیاسی ای که در برابر جامعه قرار میدهند کاملاً تضعیف و بی افق شده اند.

در سطح مشخص سناریوهائی نظیر رژیم چنج و استحاله و تغییرات تدریجی و رفراندوم و تغییر قانون اساسی و آلترناتیوهای سیاسی دیگر راست که در دهسال اخیر مطرح بود کلاً در برابر آلترناتیو انقلاب و بزیر کشیده شدن دیکتاتورها از طریق انقلاب رنگ باخته و به عقب رانده شده است.

در سطح استراتژیک و عمومی تر، از لحاظ سیاسی افق پارلمان و

در عرصه های مختلف مبارزه و جنبش سرنگونی طلبانه در ایران بیش از هر زمان دیگر مساعد و آماده است.

۳- ایده آلهای اعمال اراده مستقیم مردم در اداره امور خود، عدالت و برابری اقتصادی و اجتماعی، آزادی به معنی صاحب اختیار شدن و رهائی انسان و کلاً آرمان جامعه انسانی و حکومت انسانی در برابر ایده های بورژوازی نظیر حقوق بشر و پارلمان و بازار آزاد و غیره زمینه بیشتر یافته و مجمع عمومی و شورا نه تنها بعنوان ابزار مبارزه بلکه بمنزله ارگان اعمال اراده مردم و پایه های دولت برآمده از انقلاب و حکومت شورائی مقبولیت بیشتری پیدا کرده است.

۴- شرایط مساعدتری برای همبستگی مبارزاتی با اعتراضات و مطالبات کارگران در میان توده های وسیع مردم شکل گرفته است.

۵- شرایط برای دخالتگری فعالانه و پیگیر کمونیستها و فعالین جنبش کارگری در عرصه های مختلف اعتراضات و مبارزات کارگران و عموم مردم علیه فقر و بیکاری و بیحقوقیها و سرکوبگریها و نقد زنده و ملموس نظام سرمایه داری در این مبارزات بیش از پیش آماده شده است.

حزب این شرایط مساعد را نقطه اتکای مبارزه بیوقفه خود برای سرنگونی جمهوری اسلامی و خلاصی جامعه از نظام ضد انسانی سرمایه داری قرار میدهد و توجه همه کمونیست ها و آزادیخواهان، و همه فعالین و پیشروان جنبش کارگری را به شرایط مساعدی که برای گسترش و تعمیق مبارزه علیه بورژوازی و حکومت اسلامی آن و پیروزی کمونیسم در ایران فراهم شده است جلب میکند و آنرا به این

مبازه فرامیخواند. حزب سوسیالیست ها و کمونیست ها و کل مردم آزادیخواه و رهبران جنبش کارگری و سایر جنبش های حق طلبانه را به پیوستن به صفوف خود به منظور ایفای یک نقش بزرگ و تاریخی در این شرایط فرامیخواند.

نش زندانی سیاسی در خطر اجرای حکم اعدام

سعید ملک پور، عبدالرضا قنبری، شیرکو معارفی، حبیبالله گلپری پور، زانیار و لقمان مرادی شش تن از ۲۸ زندانی سیاسی هستند که برایشان حکم اعدام صادر شده و این احکام از سوی دادگاه تجدید نظر یا دیوان عالی کشور تایید نیز شده است. عبدالرضا قنبری معلم ۴۴ ساله ای که روز عاشورای سال ۱۳۸۸ دستگیر شد از بهار ۱۳۸۹ که دادگاه تجدیدنظر حکم اعدام او را تایید کرد در انتظار اجرای حکم به سر می برد. وی به توصیه قاضی پرونده اش تقاضای عفو داد اما کمیسیون عفو و بخشودگی قوه قضائیه در اسفند ۸۹ با تقاضای او مخالفت کرد.

حکم اعدام سعید ملک پور طراح و متخصص وب نیز که از مهرماه ۱۳۸۷ در زندان است، توسط دیوان عالی کشور تایید شده است. نعمت احمدی یکی از وکلای سعید ملک پور می گوید در پرونده موکلش تقاضای ماده ۱۸ را کرده که به معنی اعاده دادرسی است. وی گفت این تقاضا يك بار رد شده اما دوباره آن را مطرح کرده اند و او امیدوار است که این بار با این درخواست موافقت شود.

حبیبالله گلپری پور، جوان ۲۷ ساله اهل سنندج در اردیبهشت ماه ۱۳۸۹ به اعدام محکوم شد و این حکم از سوی دیوان عالی کشور تایید شده است. شیرکو معارفی، زندانی سیاسی نیز از روز جمعه ۲۶ اسفند به سلول انفرادی منتقل شده و به همین دلیل احتمال می رود که حکم اعدام او به زودی اجرا شود.

وکیل مدافع حبیبالله گلپری پور و شیرکو معارفی می گوید برای هردو موکلش تقاضای عفو کرده و منتظر پاسخ کمیسیون عفو و بخشودگی است. خلیل بهرامیان همچنین تاکید کرده که مهم ترین اشکال حقوقی در این دو پرونده عدم رعایت اصل ۱۶۸ قانون اساسی است. این اصل می گوید رسیدگی به جرائم سیاسی باید در دادگاه علنی و با حضور هیأت منصفه صورت بگیرد. این در حالی است که پرونده این افراد در دادگاه غیرعلنی و حتی بدون حضور اعضای خانواده آنها برگزار می شود.

استدلال قضات در برپایی این دادگاه ها "عدم تعریف جرم سیاسی" در قوانین ایران است. اما به گفته حقوقدانان، عدم تعریف دلیلی بر وجود نداشتن این جرم نیست. در همه جای دنیا جرایمی که در ارتباط با تغییر حکومت باشند جرایم سیاسی محسوب می شوند و رسیدگی به آنها باید در دادگاه علنی باشد.

لقمان و زانیار مرادی به اتهام عضویت در يك حزب سیاسی و همچنین کشتن فرزند امام جمعه شهرستان مریوان، در تیرماه ۱۳۸۸ توسط قاضی صلواتی به اعدام محکوم شدند. هر دو متهمان در دادگاه گفتند که اعتراضاتشان تحت شکنجه بوده و در قتل شرکت نداشته اند.

سازمان عفو بین الملل در گزارش سالانه خود برای سال ۲۰۱۱ يك بار دیگر جمهوری اسلامی ایران را جزو "حکومت های جلا" نامید که نه تنها حکم اعدام در آن صادر و اجرا می شود بلکه آمار اجرای این حکم نسبت به سال قبل افزایش نیز داشته است. بر اساس این گزارش تنها اعدام های در صلاه عام در سال ۱۳۹۰ نسبت به سال قبل چهار برابر شده است.*

مجازات اعدام باید فوراً لغو گردد.

اعدام یا هر نوع مجازات متضمن تعرض به جسم افراد (نقص عضو، تنبیه بدنی، و غیره) تحت هر شرایطی ممنوع است. همچنین مجازات حبس ابد باید لغو شود.

اساس سوسیالیسم انسان است. سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است.



بخش نهم

زندگی نامه من (بخش نهم)

مرکز پزشکی یکی از شلوغترین و پرکارترین ارگانهای مرکزی بود که با وجود اینکه تعداد قابل توجهی پرسنل پزشکی و اداری داشت، بسختی از عهده خیل پایان ناپذیر مراجعینش بر می آمد. و همیشه درخواست نیروی بیشتری از ارگانهای بالاتر می کرد. مردم روستاهای اطراف بخشی از بیماران مرکز پزشکی بودند اما اکثریت این مراجعین را پیشمرگان کومله تشکیل میدادند که بر اثر سالها فعالیت فشرده و سنگین و نیز زندگی در شرایط غیر بهداشتی و غیر اجتماعی زودتر از موعد فرسوده شده بودند و بیماریهای عجیب و غریبی می گرفتند که گاهی برای دکترهای ما ناشناخته بود و دکتر شاکری را ناچار می کرد شبها تا دیروقت خود را در کتابهای قطور پزشکی غرق کند و دنبال جوابهای به همان اندازه عجیب و غریب برای آنها بگردد.

فضای سیاسی و فرهنگی مرکز پزشکی تفاوت زیادی با جو پرشور و انقلابی و در عین حال خشن و نظامیگر گردانهای پیشمرگ داشت. برخلاف گردانهای نظامی که اکثر از جوانان زیر ۲۵ سال تشکیل می شدند، متوسط سنی در مرکز پزشکی بالاتر بود و اکثرا افرادی تحصیلکرده و دانشگاه دیده بودند و از شهرهای بزرگتر می آمدند. اینجا از شور و شوق و ماجراجوییهای پر هیجان گردان و ناحیه خبری نبود اما در عوض فضائی سیاسی و متین و آموزنده داشت که من می توانستم از آن خیلی چیزها یاد بگیرم. مرکز پزشکی خیلی زود تبدیل به خانه من شد و اعضای آن مرا همچون عضوی از خانواده شان در میان خود پذیرفتند. در عرض مدت کمتر از ۶ ماه چنان با این محیط جدید کار و

زندگیم عجین شده بودم که خودم هم یاد نمی آمد که هیچوقت به هیچ جای دیگری تعلق داشته ام. این احساس پیوند و تعلق را فکر می کنم دیگر اعضای مرکز پزشکی هم نسبت به هم داشتند. حالا هم که دیگر در گوشه و کنار دنیا پراکنده شده ایم، هر وقت همدیگر را می بینیم با هیجان از سالهای مرکز پزشکی و خاطرات آندوره صحبت می کنیم.

مرا در بخش بیماران بستری سازمان دادند و فیروزه مسئول آموزش پزشکی من شد. او در عین حال مسئول آموزش سیاسی من هم بود و ما دو تا هر هفته ساعتی چند را به خواندن و بحث در مورد متون کلاسیک مارکسیستی و یا ادبیات حزب می گذرانیم. بر طبق برنامه ای که گویا خسرو داور یکی از اعضای رهبری حزب، طراح آن بود و به آن طرح مربی و شاگرد می گفتند، هر عضو حزب کمونیست مسئول آموزش یک یا دو نفر از غیر اعضا و پیشمرگان تازه تر بود و می بایست حداقل هفته ای یک تا دو

ساعت را به آموزش سیاسی آنها اختصاص داده و آنها را برای عضو شدن آماده کند. فرض بر این بود که اعضا حزب بلحاظ دانش سیاسی از غیر اعضا جلوتر و به اصطلاح آرزوی سرخط تر هستند. در عمل اما این فرض زیاد واقعی نبود و بزودی این طرح را با مشکلات زیادی روبرو کرد. کسانی که عضو شده بودند در شرایط متفاوت و با معیارهای متفاوت عضو شده بودند و الزاما همه بلحاظ سیاسی مسلط و باسواد نبودند. بعضیها اعضای بسیار خوب و سرخط و فعالی بودند که جانشان را بارها برای آرمانهایش بخطر انداخته بودند اما سخنور و مروج نبودند و نمی توانستند افکارشان را بخوبی بیان کنند. برعکس بودند کسانی که غیر عضو بودند و اختلافات جدی سیاسی با حزب و آرمانهایش داشتند ولی روشنفکر و با سواد و کتاب خوانده بودند و بیچاره مربیهایشان را با بحثهای کشف و کتابی و نقل قول پشت نقل قول از مارکس و لنین گیج می کردند. بعد از مدتی خود مسئولین به این نتیجه رسیدند که طرح مربی و شاگرد را عوض کنند و چیز دیگری جایگزین آن کنند. اما بهرحال وقتی من رسیدم

اردوگاه این طرح هنوز در جریان بود و فیروزه مربی من شد. ما هر هفته گلیم کوچکی بر میداشتیم و زیر سایه درختی یا در پناه تخته سنگی در اطراف مقر به خواندن و بحث در باره "منشا خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" نوشته فردیک انگلس و یا کتابهای دیگر می پرداختیم. یادم نیست چقدر از این جلسات "مارکسیسم" آموختم. فکر نمی کنم خود فیروزه هم خیلی بیشتر از من بر متونی که درس میداد مسلط بوده باشد. اما از فیروزه خیلی چیزهای دیگری که در زندگی روزمره به آنها بیشتر نیاز داشتیم یاد گرفتم. معمولا از بحث در مورد منشأ خانواده و دولت به بحث در مورد خودمان و یادآوری خاطرات دوران کودکی و نوجوانی و خانواده هایمان می رسیدیم و من از شنیدن داستانهای فیروزه که از محیطی کاملا متفاوت آمده بود و قبل از سرکار آمدن جمهوری اسلامی در دانشگاه درس خوانده بود، لذت می بردم و از آنها خیلی چیزها می آموختم.

فیروزه ترك بود. یادم نیست ترك کدام شهر اما کردی را روان و با لهجه ای بامزه صحبت می کرد. لبخندی خجول و موهائی به رنگ آتش داشت و هر وقت از چیزی ناراحت میشد یا خجالت می کشید صورتش بشدت برافروخته میشد. او زنی متین و آرام بود و در اطرافیانش نوعی حس احترام و فاصله بر می انگیزت.

فیروزه و همسرش علی از معدود پیشمرگانی بودند که فرزند خردسالشان را همراه خود داشتند. شرایط اردوگاه و مبارزه مسلحانه اصلا برای بچه ها مناسب نبود و کسانی که بچه داشتند اگر می توانستند آنها را به شهرها نزد اقوامشان می فرستادند. اما فیروزه و علی پسر چهار یا پنج ساله خود هیرش را آنجا پیش خود نگه می داشتند. فکر می کنم تحمل نداشتند او را از خود دور کنند و ترجیح می دادند با وجود شرایط سخت او را همانجا همراه خود داشته باشند.

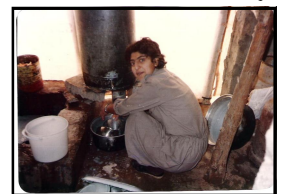
بغیر از هیرش يك بچه دیگر هم در مرکز پزشکی زندگی می کرد که به او می گفتند سرور "مل باریک" (گردن باریک). بخاطر اینکه بسیار لاغر و ریزه میزه بود و گردن

باریکی داشت. سرور دختر آذر و هوشیار بود و بچه ای پرا انرژی، ذیل و دوست داشتنی بود. هیرش و سرور معمولا در اطراف می پلیکیندند و بازی می کردند و بیشتر شبها که جلسات سیاسی و جلسات ارگان برگزار می شدند، آنها هم مجبور بودند با پدر و مادریشان در این جلسات متعدد شرکت کنند.

قیافه هیرش در یکی از این جلسات ماهانه شاید از زنده ترین عکسهای ذهنی من از آندوره است. آنشب علی پدر هیرش که یکی از مسئولین مرکز پزشکی بود چپ و راست مورد انتقاد قرار داشت. نمی دانم چکار کرده بود که بهش انتقاد وارد بود. اما هیرش را که با مادرش روبروی من نشسته بودند بیاد دارم که با نگرانی و خشم از چهره ای به چهره دیگری نگاه می کرد و انگار داشت سعی می کرد بفهمد در نتیجه اینهمه انتقاد چه بلائی قرار است بر سر پدرش بیاید. دانه های ریز عرق روی پیشانی اش در نور چراغ برق میزد، صورتش تا بناگوش سرخ شده بود و لب پائینی اش بطرز محسوسی می لرزید. کاملا معلوم بود که دارد عذاب می کشد و هر آن ممکن بود منفجر شود. کسی توجهی به او نداشت. علی سرش پائین بود و با عصبانیت سیبلیهایش را می جوید. فیروزه مقداری کاغذ و مداد به هیرش داده و او را بحال خود گذاشته بود که نقاشی کند. دیگران هم غرق در موضوع جلسه که بنظرشان مهم بود، بودند. آخرش هیرش تحملش را از دست داد و با صدای بلند داد زد "کسی حق ندارد از بابای من انتقاد کند". تعجب نکند که یک بچه چهار پنج ساله می دانست انتقاد یعنی چی. این یکی از متداولترین کلمات آندوره بود و هیرش هم به اندازه کافی در این نوع جلسات شرکت کرده بود که بداند، انتقاد خوب نیست. موضوع را با خنده برگزار کردند و سعی کردند به او اطمینان بدهند که صرف نظر از جدی بودن و وارد و یا ناوارد بودن انتقاد، پدرش را هیچ خطری تهدید نمی کند.

من گاهی وقتها با هیرش و سرور بازی می کردم و آنها را با خودم به کوههای اطراف می بردم که با هم میوه و گلهای وحشی بچینیم. سرور مرا یاد خواهر کوچک خودم

مرکز پزشکی مجموعه ای بود از ساختمانهای بلوکی که بغل دست هم چیده شده و تعداد قابل توجهی چادرهای برزتی آنها را احاطه کرده بودند. ساختمانها مختص به امورات پزشکی مانند درمانگاه و بخش بیماران بستری و دندانپزشکی بودند و چادرها اکثرا محل سکونت افراد واحد. سالن دراز و نسبتا بزرگی در ابتدای ورود به محوطه مرکز پزشکی وجود داشت که به آن میگفتند مقر که هم محل غذا خوری بود و هم برگزاری جلسات و هم خوابگاه تعدادی از پسرهای مجرد. برنامه های تفریحی و هنری ارگان هم همانجا برگزار میشد و کمی بعدتر که کار مرکز پزشکی پیشرفت کرد و کلاسهای پیشرفته آموزش پزشکی داشتیم، بیشتر کلاسها را هم همانجا برگزار می کردند.



در حال ظرف شستن در آشپزخانه مرکز پزشکی
من و دادا پروانه در حال غذا خوردن در اطاق پرستاران

مطلب، من، کژال و داده پروانه





که میشد از آن جوك ساخت و یا به آن خنديد، نگاههای پر معنی به هم می انداختند و بزور خنده هایشان را سرکوب می کردند. من هیچوقت نمی فهمیدم اینها چطور می توانند نکات اصلی جلسه را نادیده بگیرند و با دقت تکه های خنده دار و جوك آنرا ضبط کنند. بعضی از رفقا که زیاد در حرف زدن مهارت نداشتند و دست و پای خود را گم کرده و حرفهایشان را نیمه ناتمام و نجویده می زدند، ماتریال اصلی برای جوکهای این کلوب را فراهم می کردند. دکتر اسماعیل که معمولاً حرفهایش را رک و بی پرده میزد و تحمل بقول خودش روده درازی را نداشت، از اواسط جلسه شروع به غر زدن می کرد و گاهی با صدای بلند مزه ای می پراند که مسئولین جلسه را عصبانی میکرد و دیگران را سرحال می آورد.

بخش بیماران بستری چهار اتاق داشت که یکی از آنها اتاق کار پزشکیاران و سه تای دیگر جای نگهداری بیماران بستری بود. در مقایسه با امکانات معمولی بیمارستانهای دیگر این بخش بسیار ابتدائی و در واقع شباهتی به بخش بیماران بستری نداشت. اما در مقایسه با بیمارستانهای سیار ما در ناحیه، اینجا پیشرفته و مدرن بود. مریضها را روی تخت می خواباندیم و ملاقه ها و روبالشیها را مرتباً عوض می کردیم. ما پزشکیاران علاوه بر رسیدگی به امورات درمانی بیماران، مسئول تهیه غذا و نظافت و رفت و روب بخش هم بودیم. ادامه دارد

های افراد را همانند ابری رمزآلود در بر میگرفت. دور تا دور مقرر، دکترها، جراحان، پزشکیاران و افراد بخشهای خدماتی می نشستند و در حالی که سیگار پشت سیگار می کشیدند به گزارش مسئول ارگان و نقشه عمل آینده گوش می دادند. بعضیها که حوصله شنیدن نداشتند و بی قیدتر بودند ته سالن، جایی که رختخوابها روی هم چیده شده بود و روشنائی محدود تری داشت، می نشستند و در حالی که تظاهر می کردند که در جلسه هستند و گوش به سخنان جمع دارند به رختخوابها تکیه داده و چرت می زدند. اینرا همه می دانستند و آنهایی هم که می خوابیدند برای همه شناخته شده بودند. در یکی از این جلسات، رئیس جلسه که مطمئن بود رفیق "ب" کاملاً خواب است، محض شوخی با صدائی بلند گفت "بفرمائید رفیق "ب" نوبت شماست." بیچاره "ب" که ناگهان چرتش پاره شده بود، مدتی طول کشید که خود را پیدا کند و یادش بیاید در جلسه است. با تعجب به دهها چهره ای که بیصدا او را نگاه می کردند و منتظر بودند حرف بزند نظری انداخت و با دستپاچگی در حالی که من و من می کرد گفت حرفی برای گفتن ندارد. بیشتر از يك هفته به این ماجرا خنديدیم. فیروزه و پروین و آذر يك کلوب اعلام نشده و غیر رسمی بودند که کارشان پیدا کردن نکات خنده دار و بامزه جلسات بود. آنها معمولاً پیش هم و یا روی روی هم می نشستند و بمحض اینکه کسی چیزی می گفت

سرازیر شدند و در چند ثانیه همه چیز را نابود کردند. در حالی که هنوز سعی می کردم خودم را از خواب بیدار کنم و آنچه را که دیده ام باور کنم، یاد سرور افتادم. یاد افتاد که پدر و مادرش معمولاً اجازه می دادند او کمی بیشتر بخوابد و صبحانه اش را به چادرشان می بردند که همانجا بخورد. قلم ریخت و با سرعت در حالی که داد میزدم سرور، سرور از روی سر کسانی که هنوز بیدار نشده بودند، پریدم و بیرون رفتم. تا من رسیدم دیگران هم جمع شده بودند و با همهمه در مورد اتفاقی که افتاده بود صحبت می کردند. از محل چادر مشتکی خاکستر چیزی برجا نمانده بود. وقتی فهمیدم که سرور در چادر نبوده و او را با پدر و مادرش در میان جمع دیدم، آنقدر خوشحال شدم که از گشتن در میان خاکسترهای چادر لذت میبردم. باید خوشحالی بیموقع من باعث تعجب دیگران و مخصوصاً آذر که با چشمانی اشک آلود خاکسترها را به امید پیدا کردن چیزی که هنوز بدر بخورد، زیر و رو میکرد، شده باشد. سرور را سال بعد، وقتی ۷ سالش شد به ایران نزد خانواده هایشان فرستادند که درس بخواند. وقتی رفت خیلی دلم برایش تنگ شد.

بعدها کومله ارگانی برای آموزش و پرورش کودکان و نوجوانانی که ناچاراً در اردوگاهها زندگی می کردند، درست کرد و از جمله درسهایی که یاد می گرفتند موسیقی و آواز بود که گاهی در مراسمها وقتی هم برای آواز خواندن و هنرنمایی بچه ها اختصاص می دادند.

اولین چیزی که هنگام فکر کردن به جلسات ماهانه مرکز پزشکی به ذهن میرسد دود غلیظ سیگار است که بالای سرها موج میزد و قیافه دانشجوی قدیم رشته حقوق را دید. او معمولاً شمرده و دقیق حرف میزد و از کلماتی استفاده میکرد که بقول بعضی از رفقا از سطح دیپلم به بالا بودند. با وجود این بسبک همه حقوقدانان دنیا جمله ها را می پیچاند و به آنها ظاهری پر ابهت و پرمطراق میداد که فهم آنها را برای خیلها مشکل می کرد.

هم او و هم آذر آدمهای خوش قلب و مهربانی بودند و من وقتی خبر مرگ مادرم را شنیدم (خوشبختانه اشتباه بود. مادر من هنوز زنده است.) هر شب پیش آذر می رفتم و با هم گریه می کردیم. آذر و هوشیار و سرور در چادری کمی پائینتر از مقرر زندگی می کردند و بغیر از چند پتو و بالش و ملاقه، و مقداری لباس و وسایل شخصی، اصلی ترین اثاثیه آنها يك چراغ علاءدین بود که با نفت میسوخت و تنها راه گرم کردن خانه ها و چادرها در سرمای وحشتناک زمستان اردوگاه معلومه بود. این چراغها خیلی خطرناک بودند و گاهی وقتها خوبخود شعله می کشیدند و باعث سوختن وسایل و یا سوختگی دست و پای پیشمرگان می شدند. گاهی وقتها هم گازی که تولید می کردند باعث مسمومیت می شد. یکروز صبح که تازه از خواب بیدار شده بودم و از پنجره اتاق دختران به اردوگاه که داشت از خواب بیدار میشد و با اکراه بحرکت در می آمد نگاه می کردم، که ناگهان شعله آتشی که از چادر آذر و هوشیار بلند شد توجه مرا بخود جلب کرد. همه چیز چنان سریع اتفاق افتاد که من لحظه ای به چشمهایم شك کردم و برای اطمینان از اینکه از خواب بیدار شده ام آنها را با پشت دستم مالیدم. آتش سوزی عجیبی بود. اولین شعله ها مانند کوههای آتشفشان درست از نوک چادر شروع شدند و سریعاً به دامنه های آن

زندگی نامه ...

از صفحه ۷

می انداخت که مدتی پیش ترکش کرده بودم و با وجود اینکه سعی می کردم زیاد به او و خواهر و برادر دیگرم فکر نکنم اما دلم برایشان تنگ می شد. گاهی وقتها که پدر و مادرش مشغول کار بودند و من با دوستانم به روستای معلومه می رفتم، او را با خودمان می بردیم. علی فرهنگ (آنوقتها بهش می گفتیم علی فارس) او را روی دوشش سوار می کرد و برایش آواز می خواند: "سرور خوب و نازم، ای امید و همرازم، وقتی نکات می کنم به قد و بالات می نازم." آذر و هوشیار پدر و مادر سرور اهل جنوب ایران بودند و هر دو بدست تمیز و مرتب و منظم بودند و مرا معمولاً بخاطر ریخت و پاش و بی نظمی ام سرزنش می کردند. آذر که در رشته آزمایشگاه تحصیلاتش را به پایان رسانده بود و مسئول آزمایشگاه مرکز پزشکی بود، قیافه ای بور و اروپائی داشت و با وجود اینکه در اردوگاه همه لباسهای یکدست و یونیفرم مانند می پوشیدیم، او همیشه موفق میشد ظاهری متفاوت و مدرنتر از دیگران داشته باشد.

سرور نفر دوم از سمت چپ. من نفر اول ایستاده از سمت راست هوشیار در رشته حقوق درس خوانده بود و قاعدتاً باید وکیل و یا حقوقدان میشد، اما او را در دندانپزشکی سازمان داده بودند. شاید بخاطر اینکه حزب کار زیادی برای وکلا نداشت و دادگاههای انقلابی که هرچند وقت یکبار برای رسیدگی به پرونده های دست اندرکاران رژیم تشکیل می شدند، از اما در هوشیار، حتی وقتی که در مورد دندانها حرف میزد هم میشد



همکار نشریه ایسکرا: آوات فرخی

E-Mail: awat.farokhi@yahoo.com

مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد جمهوری سوسیالیستی!